



ویکتور هوگو: صدای رسای زمانه

ویکتور هوگو با شاهکار کلاسیک «بینوایان» شناخته می‌شود با این حال او شاعری بزرگ، نمایشنامه‌نویسی مطرح و البته سیاستمداری انقلابی بود که می‌خواست صدای رسای زمانه‌ی خود باشد.

ویکتور هوگو با شاهکار کلاسیک «بینوایان» شناخته می‌شود با این حال او شاعری بزرگ، نمایشنامه‌نویسی مطرح و البته سیاستمداری انقلابی بود که می‌خواست صدای رسای زمانه‌ی خود باشد.

هوگو با نام کامل «ویکتور-ماری هوگو» (۱۸۰۲ - ۱۸۸۵)، شاعر، رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس و از مهمترین نویسندگان رمانتیک فرانسوی است. گرچه در فرانسه به عنوان یکی از برترین شاعران این کشور شناخته شده اما در سطح جهانی با رمان‌هایی مانند گوژپشت نتردام (۱۸۳۱) و بینوایان (۱۸۶۲) شناخته می‌شود.

آغاز

ویکتور سومین پسر یوزف هوگو، یک سرگرد و بعدها ژنرال ارتش ناپلئون بود. دوران کودکی او دائماً در سفر با پدر در میان ارتش امپراتوری و لشکرکشی‌هایی سپری شد که خیلی زود منجر به جدایی پدر و مادرش شد. تجمل‌گرایی مادرش در مقابل وفاداری پدر به نظام، حاکی از ناسازگاری آن دو و دوران پرآشوب زندگانی ویکتور بود. گرچه با پدر به سفرهای درازی به ناپل و مادرید و شهرهای دیگر می‌رفت اما سر آخر نزد مادر به پاریس باز می‌گشت و این خلیقات اشرافی او بود که ویکتور با آنها خو گرفت.

ویکتور هوگو سال ۱۸۱۵ تحصیل در دانشکده‌ی حقوق را آغاز کرد و در سال ۱۸۱۸ در حالی که احساس می‌کرد سه سال از عمر خود را به بطلالت و بی‌هدف گذرانده، فارغ‌التحصیل شد. خاطرات او از دوران فقیرانه‌ی تحصیلش بعدها الهام‌بخش او در خلق شخصیت «ماریوس» در رمان بی‌نویان شد.

در سال ۱۸۲۱ مادرش درگذشت و یک سال بعد ویکتور با یک دوست دوران کودکی ازدواج کرد که حاصلش پنج فرزند بود. در همان سال او اولین کتاب اشعار خود را نیز منتشر کرد که احساسات سلطنتی مستتر در آن لویی هجدهم را خوش آمد و مستمری مادام‌العمر برای او در پی داشت. در پس دلمشغولی هوگو نسبت به شکل کلاسیک و الهامات سیاسی او، در این اشعار می‌شود صدایی شخصی و رگه‌هایی از فانتزی را تشخیص داد.

در سال ۱۸۲۳ او اولین رمانش را منتشر کرد که ترجمه‌ی انگلیسی آن دو سال بعد با عنوان «هانس ایسلند» بیرون آمد. این رمان به مذاق یک روزنامه‌نگار خوش آمد و او هوگو را به حلقه‌ی ادبی دوست داران رمانتیسیم وارد کرد. در سال ۱۸۲۴، و ۲۶ نیز او دو مجموعه شعر دیگر منتشر کرد که همگی آنها رنگ و بوی رمانتیک داشت؛ باید گفت شعر رویاگونه‌ی «آتشکده‌ی بهشت» پیش زمینه‌ای شد برای چیزهایی که ۲۵ سال بعد نوشت. آمیختگی عصر حاضر با آخرالزمان مشخصه‌ی مهم نبوغ هوگو بوده است.

هوگو با انتشار درام شاعرانه‌ی «کرامول» در سال ۱۸۲۷ به عنوان یک رمانتیک واقعی ظاهر شد؛ موضوع این نمایشنامه با مایه‌های معاصرش، درباره‌ی رهبری ملی است که از میان‌ی که به دنبال پادشاهی می‌گردند برمی‌خیزد. اما شهرت این نمایشنامه عمدتاً بخاطر مقدمه‌ی طولانی و استادانه‌ای بود که در آن هوگو دکترینی از رمانتیسیم را پیش نهاد که کمال‌گرایی‌های روشنفکرانه‌اش برای همه بسیار انگیزاننده بود. او در پی یک درام شاعرانه بود که در آن تناقضات هستی‌انسانی - خوب و بد، زیبایی و زشتی، غم و شادی - با در بر گرفتن عناصر تراژیک و کمیک در یک نمایشنامه، حل می‌شد. چنین درامی قواعد تراژدی کلاسیک در راستای آزادی و حقیقت که در نمایشنامه‌های ویلیام شکسپیر یافت می‌شد را به کناری نهاد. کرامول به خودی خود، هرچند بسیار طولانی و اجرای آن تقریباً غیرممکن بود، در قالبی از شعر قدرتمند و اصیل نوشته شده بود و در واقع، مقدمه‌ی این نمایشنامه به عنوان یک بیانیه‌ی مهم از اصول رمانتیسیم، بسیار مهمتر از خود آن است.

موفقیت

دفاع از آزادی و دل بستن به تصویر شاعرانه‌ای از ناپلئون در اشعار هوگو، او را با گروه نویسندگان آزادی‌خواه (لیبرال) در

روزنامه‌ی لوگلوب مرتبط کرد و حرکت او به سوی آزادی خواهی با اعمال محدودیت های پادشاه فرانسوی شارل دهم، بر مطبوعات و ممنوعیت اجرای صحنه‌ای یکی از نمایشنامه‌های او که شخصیت لویی سیزدهم را بطور «نامطلوب» تصویر کرده بود، تقویت شد.

در حالی که هوگو شهرت اولیه‌اش را مدیون نمایشنامه‌هایش بود، از سال ۱۸۳۱ با رمان تاریخی خود «گوژپشت نتردام» به شهرت گسترده‌ای دست یافت؛ رمان یادآوری زندگی در پاریس قرون وسطی در دوران سلطنت لویی یازدهم بود. این اثر زندگی در جامعه‌ای را که تمام سیه روزی آن بر دوش کارموندوی گوژپشت و اسمرالدا، دختری کولی، انباشته شده است، محکوم می‌کند. این مضمون آگاهی عمومی را از رمان قبلی هوگو (آخرین روز محکوم به اعدام: ۱۸۲۹)، که از خلال داستان آخرین روز زندگی مردی محکوم به اعدام، اعتراضی بشردوستانه علیه مجازات اعدام راه انداخت، عمیق تر کرد.

زمانی که گوژپشت نتردام نوشته می‌شد لویی فلیپ به عنوان پادشاه مشروطه روی کار آمد و هوگو به افتخار این رویداد شعری سرود که پیشگام اشعار سیاسی او بود. چهار کتاب شعر از هوگو در دوره‌ی سلطنت لویی فلیپ منتشر شد اما صرفاً برای بیان احساسات شخصی هوگو نبود. او می‌خواست چیزی باشد که خود «صدای رسا»ی زمانه‌ی خود می‌نامید. در این اشعار مسائل سیاسی و فلسفی با دلمشغولی‌های مذهبی و اجتماعی زمان ادغام شده بود؛ هوگو مشکلات عصر خود و پرسش‌های انسانی بزرگ و ابدی را با چنان فصاحت پرشور و معقولی مطرح کرد که روح مردم را تکان می‌داد.

فعالیت هوگو در طول این سال‌ها همچنان بشدت ادامه داشت و نمایشنامه هم می‌نوشت. برای این کار دو انگیزه داشت؛ اول اینکه او برای ایده‌های سیاسی و اجتماعی‌اش نیاز به یک بستر داشت، و دوم، آرزوی نوشتن قطعاتی برای یک بازیگر جوان و زیبا به نام ژولیت دروت، که در سال ۱۸۳۳ با او ارتباط برقرار کرد. ژولیت استعداد کمی داشت و بزودی صحنه را ترک کرد تا خود را وقف ویکتور کند و به همدم او تبدیل شود و تا سال ۱۸۸۲ تا زمان مرگش نیز- محرم وفادار او باقی ماند.

دستاورد ادبی هوگو در سال ۱۸۴۱ بعد از سه بار تلاش ناکام در «آکادمی فرانسه» و بواسطه‌ی نامزدی‌اش در سال ۱۸۴۵ توسط مجلس اعلای فرانسه، به رسمیت شناخته شد. اما از همین دوران او دست از انتشار آثارش کشید؛ بخشی بخاطر اقتضای جامعه و زندگی سیاسی‌اش و البته بخشی دیگر بخاطر یک شکست شخصی: دخترش که تازه ازدواج کرده بود بطور اتفاقی در سال ۱۹۴۳ همراه شوهرش غرق شد. اندوه شدیدی که در جان هوگو پیدا شد، در اشعار بعدی او نمود یافت. در نهایت او تسکین خود را در کار روی رمانی تازه یافت که به تناوب در این سال‌ها نوشت و بعدها «بینوایان» شد و در سال ۱۸۶۲ انتشار یافت.

با انقلاب ۱۸۴۸، هوگو به عنوان معاون پاریس در مجلس مؤسسان و بعداً در مجلس قانونگذاری انتخاب شد و همان سال از نامزدی موفق شاهزاده لویی ناپلئون برای ریاست جمهوری حمایت کرد. همچنان که رئیس جمهوری به سمت اقتدارگرایی راست گرایانه گرایش یافت، هوگو بیشتر به جناح چپ مجلس حرکت کرد. هنگامی که در دسامبر ۱۸۵۱، کودتایی اتفاق افتاد که به امپراتوری دوم تحت حکومت ناپلئون سوم منجر شد، هوگو ابتدا برای مقاومت تلاش و سپس به بروکسل فرار کرد.

تبعید

تبعید هوگو تا زمان بازگشت لیبرالیسم و بازنویسی قانون اساسی جمهوری در سال ۱۸۷۰ ادامه یافت. تبعید او که در ابتدا اجباری بود، سپس ژستی داوطلبانه پیدا کرد و بعد از عفوش در سال ۱۸۵۹ به نوعی عمل مغرورانه تبدیل شد. او یک سال در بروکسل ماند تا اینکه اخراجش را پیش بینی کرد و به قلمروی بریتانیا پناهنده شد. طی این تبعید تقریباً بیست ساله، بخش گسترده‌ای از تمام نوشته‌هایش را تولید کرد.

هوگو همانطور که غرق در سیاست بود نخستین نوشته‌های تبعید خود را به طنز و تاریخ معاصر اختصاص داد: «ناپلئون کوچک» (۱۸۵۲)، در محکومیت ناپلئون سوم و «تاریخ یک جنایت» روزشمار کودتای لویی بناپارت. بازگشت هوگو به شعروشاعری، انفجار خشم بود؛ مجازات (۱۸۵۳). این مجموعه اشعار خشم او را در برابر امپراتور جدید عیان کرد و در سطح فنی، او را از تعصبات کلاسیک آزاد و در دستیابی به تسلط کامل به قدرت شاعرانه‌اش، توانا کرد. «مجازات» در میان قدرتمندترین اشعار طنز در زبان فرانسه جای می‌گیرد. همه‌ی اشعار آتی هوگو از این رهاسازی تخیلاتش بهره می‌برد؛ اما اغلب بطور مرگباری حاوی احساس ناامیدی ملی و شخصی است.

پس از انتشار سه کتاب طولانی شعر، هوگو به نثر بازگشت و رمان ره‌اشده ی خود، بینوایان را به دست گرفت. موفقیت فوق العاده ای این رمان که در سال ۱۸۶۲ منتشر شد، در میان انواع خوانندگان، در کشور خودش بلافاصله برای محبوبیت به ارمغان آورد و ترجمه آن به زبان های مختلف، موجب شهرت او در خارج از فرانسه شد.

داستان بینوایان روی محکومی به نام ژان والژان، یک قربانی جامعه است که بخاطر دزدیدن یک قرص نان به ۱۹ سال زندان محکوم شده است. بینوایان چشم اندازی گسترده از جامعه ی پاریس و زیر پوست این شهر به دست می دهد. خط داستانی بینوایان اساساً داستانی کارآگاهی است، اما بموجب خلوص شخصیت هایش که گاه کمی بزرگ تر از زندگی به نظر می رسند، همواره زنده و جذاب باقی مانده است و با بازسازی درخشان دنیای زیرزمینی پاریس، مضمون اصلی مبارزه ی بی وقفه ی انسان با نیروی شر بوضوح دیده می شود.

باقی کارهایی که هوگو در دوران تبعیدش کامل کرد شامل مقاله ای در باب ویلیام شکسپیر (۱۸۶۴) و دو رمان است: «رنجبران دریا» (۱۸۶۶) و «مردی که می خندد» است. یک رمان باروک عجیب و غریب در مورد مبارزات مردم انگلیس علیه فئودالیسم در قرن هفدهم است که عنوان آن را از فریاد دائمی قهرمان زخم خورده اش اخذ کرده است. آخرین رمان هوگو «نودوسه» (۱۸۷۴)، بر سال پرآشوب ۱۷۹۳ در فرانسه مربوط است و عدالت انسانی و خیرخواهی را در پس زمینه ای از انقلاب فرانسه به تصویر می کشد.

پایان

شکست در نبرد فرانسه - آلمان و اعلام جمهوری سوم در سال ۱۸۷۱، هوگو را به پاریس برگرداند. او معاون مجلس ملی (۱۸۷۱) شد، اما ظرف یک ماه استعفا کرد. اگرچه او هنوز هم برای آرمان های قدیمی خود مبارزه می کرد اما دیگر نیروی پیشین را نداشت. رنج سالیان پایانی عمرش او را سالخورده کرده بود و این رنج بیشتر نیز می شد؛ در سال ۱۸۶۸ مرگ همسرش اندوه عمیقی در او برجا نهاد؛ در سال ۱۸۷۱، یک پسرش درگذشت و پسر دیگری در سال ۱۸۷۳. گرچه بطور فزاینده ای از زندگی اطرافش جدا شده بود اما این شاعر و نویسنده، یک قهرمان ملی و نماد زنده ی جمهوری خواهی در فرانسه قلمداد می شد.

در سال ۱۸۷۸ هوگو به عارضه ی مغزی گرفتار شد، اما چند سالی دیگر هم عمر کرد و در هشتادمین سال تولدش، خیابان محل زندگی اش از بولوار دیلو به ویکتور هوگو تغییر نام داد. در سال ۱۸۸۵، دو سال پس از مرگ همراه وفادارش ژولیت، هوگو هم فوت کرد. پیکر او زیر «دروازه ی پیروزی» به خاک سپرده شد.

میراث عظیم هوگو در ادبیات فرانسه منحصر به فرد است؛ گفته می شود او هر صبح ۱۰۰ سطر شعر یا ۲۰ صفحه نثر می نوشت. «قدرتمندترین ذهن جنبش رمانتیک»، طوری که او در سال ۱۸۳۰ توصیف شده است. دانش هوگو از منابع شعر فرانسوی و توانایی فنی او در عروض و قافیه، شعر فرانسه را از سترونی قرن هجدهم نجات داد. هوگو از نادر نویسندگانی است که مخاطبان عام و مخاطبان آکادمیکش را به یکسان سر شوق می آورد.